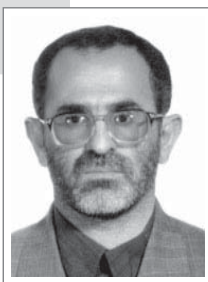


ما را چه به سردییری!

دکتر فریدون سیامک نژاد



هیچ وقت دقت کرده‌اید که این قربانش بروم (قربونش برم سابق!) چه توانایی‌هایی دارد؟ البته نه این که من این را بگویم، نه خیر اشتباه نکنید. فردوسی طوسی را که حتماً می‌شناسید. اگر هم نمی‌شناسید، مجسمه‌اش را حتماً در میدان منتسب به ایشان دیده‌اید. اگر به این هم دقت نکرده باشید، شلوغی خیابانش را که دیگر احساس کرده‌اید. این حضرت حکیم ابوالقاسم خان فردوسی، آنقدر به توانایی‌های آن اشراف دارد، که صدها سال پیش، و بعد از سی سال مرارت کشیدن و جفا دیدن و دود چراغ خوردن، بالاخره عجم را (فارسی را پاس داشتنش می‌شود: فارس) به آن زنده کرد! پس می‌بینید که تنها بنده نیستم که به توانایی‌های زبان فارسی باور دارم، بلکه فردوسی هم این چنین است.

حالا اگر بپرسید که مقصودم از این صغرا و کبرا چیدن‌ها چیست؟ خدمتان

عرض خواهم کرد که نه تنها فارسی شکر است، بلکه برای به کرسی نشاندن هر مساله‌ای یک دوجین شعر کلاسیک، مقادیری هم شعر سفید به علاوه نیم دوجین طنز و مطایبه و ضرب‌المثل دارد. همان ضرب‌المثلی که مرحوم علی اکبر دهخدا، چهار جلد کتاب قطور تحت نام امثال و حکم برایش نگاشته است. از بین آن همه ضرب‌المثل کتاب امثال و حکم لابد این ضرب‌المثل را شنیده‌اید؟ کدام ضرب‌المثل؟ همان که می‌گوید: یار گرمابه و گلستان. یعنی دوست صمیمی. یعنی رفیقی که اگر چیزی از تو بخواهد، نمی‌توانی «نه» بگویی. همه شما هم که تا حالا این اباطیل بنده را تا اینجا خوانده‌اید، حداقل یک یار از این یاران گرمابه و گلستان را دارید. بنده هم مثل شما.

زیاد عجله نکنید. به تدریج (یواش یواش سابق!) با نام ایشان آشنا خواهید شد. اگر تا حالا حدس نزده‌اید، راهنمایی‌تان بکنم! همان حضرت اجلی که در هر شماره مجله رازی مجبورید نامش را در کنار نام این حقیر در صفحه اول مرور کنید. بله درست حدس زده‌اید. یکی از یاران گرمابه و گلستان بنده، همین حضرت دکتر سید محمد صدر، صاحب امتیاز و مدیر مسؤول مجله رازی است که دوستی بنده و ایشان وارد سی و ششمین سال خودش شده و لابد امیدوارم همان طور که رازی به دویستمین شماره‌اش رسیده، این دوستی نیز حداقل به یکصد سالگی برسد (صد البته که حسود، هرگز نیاسود. باز هم بگویم. تا کور شود هر آن که نتواند دید. نه دیگه نمی‌گم! فعلاً دو تا کافیه!).

درست نمی‌دانم، اوایل سال ۱۳۶۸ بود یا اواسط آن که ایشان تلفنی به من خبر داد که مجوز نشریه رازی را گرفته است. البته قبل از آن راجع به انتشار یک مجله علمی - اجتماعی صحبت‌های مفصلی با هم داشتیم و لزوم داشتن چنین نشریه‌ای را با همدیگر تایید کرده بودیم، منتهای مراتب فکر نمی‌کردیم که به این زودی قضیه جدی شود.

خلاصه وزارت ارشاد به ایشان مجوز داد و مساله مجله رازی، شوخی، شوخی، جدی شد. وقتی قضیه جدی شد، این حضرت مدیر مسؤول که یار گرمابه و گلستان بنده هم بود، به شکلی کاملاً جدی، از بنده خواست که سردبیر رازی شوم. البته موقعی که ایشان به طور جدی چنین درخواستی کرد، بنده هم جداً دبیر هیات تحریریه و ویراستار مجله «دارو و درمان» بودم. طبیعی بود که روی دکتر صدر را که نمی‌توانستم زمین بگذارم، پس به شکل کاملاً طبیعی، گوشی تلفن را برداشتم و به مسؤول مجله دارو و درمان قضیه را گفتم. ادامه

هم دادم که چون نمی شود با یک دست، دو تا هندوانه برداشت، پس بهتر است با زبان خوش، دست از سر این حقیر بردارند تا دعوت حضرت صدر بدون اجابت نماند.

خوشبختانه مساله بدون دست به یقه شدن و کاملاً دموکراتیک (خیر و خوشی سابق!) حل شد و ما از یک نشریه رها شدیم.

در آن ایام، دوست صمیمی و مشترک بنده و دکتر صدر و البته هم کلاسی دوران دانشجویی یعنی حضرت دکتر مسعود خان باقری مدیرعامل شرکت پخش رازی بود و لطف ایشان شامل حال نشریه هم نام شرکت شان شد و قرار شد که رازی توسط رازی منتشر شود که شد.

اول از همه یک هیات تحریریه برای نشریه انتخاب شد مثل دسته گل. اگر چه تا به امروز تعدادی رفته اند و بعضی ها اضافه شده اند، ولی هنوز که هنوز است، آن دسته گل اولیه زینت بخش نشریه رازی است، که خداوند پایدارشان بدارد. دوم از همه نیز، شکل نشریه بود که قرارش گذاشته شد. اندازه مجله مشخص گردید. طرح روی جلد مورد تصویب قرار گرفت. رنگ اولیه روی جلد نیز انتخاب شد. فرم داخلی رازی نیز شامل مطالب علمی و اجتماعی تصویب گردید. مطالب اولین شماره مجله مورد رایزنی (همان گفت و گوی خودمان) قرار گرفت و نویسندگان مشخص شدند. طراح و حرفچین و چاپخانه و تصحیح کننده و صحافی و خلاصه تمامی آنچه که یک نشریه نیاز داشت تا منتشر شود مشخص گردید.

خلاصه، راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و نغمه چینان خرمن سخن دانی و صرافان بازار معانی، چنین حکایت کرده اند که قصه که به اینجا رسید، همه چیز حاضر و آماده بود تا نشریه رازی متولد شود که شد.

به عبارتی ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار آمدند تا در بهمن ماه، که هم ماه ورود حضرت امام خمینی (ره) به ایران است و هم پیروزی انقلاب اسلامی را به رهبری حضرتش در خود دارد، اولین شماره رازی به مبارکی این ماه مبارک پا به عرصه مطبوعات ایران اسلامی گذارد.

آری این چنین بود که اولین شماره نشریه رازی در بهمن ماه سال ۱۳۶۸ منتشر شد، و به یاری خداوند تبارک و تعالی و تلاش مستمر و بی دریغ همه دست اندرکاران، اینک به دویستمین شماره رسیده است.



حالا اگر قرار باشد که برای این نشریه که در واقع فرزند دست اندرکارانش است، دعایی کنیم این که رازی پایدار باشد و عاقبت به خیر. البته اگر در این راه، موهای سیاهش به سفیدی دندان هایش شود نیز حتماً امری مطلوب و پسندیده است.

در طول این دویدست شماره، همکاران زیادی پیدا کرده ایم. مخاطبان متعددی داشته ایم. یاران بسیاری ما را همراهی کرده اند. لطف خیلی ها شامل حال رازی شده است. خوانندگان بی شماری ما را مخاطب قرار داده اند و مخاطب ما نیز بوده اند. بنابراین و با وجود تمام این مسایل، این حقیر سراپا تقصیر حق دارم که از شما عزیزان و همراهان که نه، حداقل از خودم بپرسم که: آخه بابا چون، عزیزم، جانم: ما رو چه به سردبیری!